

ISBN 978-964-380-309-7
 ۹۷۸-۹۶۴-۳۸۰-۳۰۹-۷
 ۷۸۷۲۱
 ۷۰۲
 ۷۸۷۲۱
 ۷۰۲
 ۷۸۷۲۱
 ۷۰۲

فهرست



اول شاهزاده خانم در قصر مارها

خواب و قلب

چیترا بانرجی دیواکارونی

ترجمه‌ی مانی صالحی علامه

۷
۹
۱۱
۲۹
۵۷
۶۹
۸۷
۱۰۵
۱۲۱
۱۰۵
۱۲۱
۱۲۷
۱۳۳
۱۴۱
۱۴۷
۱۵۳
۱۶۷
۱۷۱
۱۸۷

بخش نهم: سوگدا
بخش دهم: آنجو
بخش یازدهم: سوگدا
بخش دوازدهم: آنجو
بخش سیزدهم: سوگدا
ISBN 978-964-380-309-7
WWW.Saleqspub.ir
بخش شانزدهم: آنجو
بخش هجدهم: سوگدا
بخش نوزدهم: آنجو
بخش بیستم: سوگدا



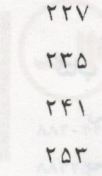
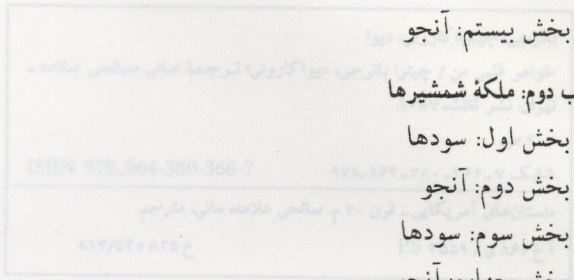
۷	بیمه آهوشی ریشی	۶۶۱
۹	له شمشه کلاله پویه بک	۷۰۶
۱۹	له عید: باغا ریشی	۶۰۶
۲۹	بیمه آهوشی ریشی	۶۱۶
۵۷	له عید: پویه ریشی	
۶۹	بیمه آهوشی ریشی	۶۶۶
۸۷	له عید: پویه ریشی	
۹۵	بیمه آهوشی ریشی	
۹۹	له عید: پویه ریشی	
۱۰۵	بیمه آهوشی ریشی	
۱۰۹	له عید: پویه ریشی	
۱۲۱	بیمه آهوشی ریشی	
۱۲۷	له عید: پویه ریشی	
۱۳۹	بیمه آهوشی ریشی	
۱۴۳	له عید: پویه ریشی	
۱۴۹	بیمه آهوشی ریشی	
۱۵۹	له عید: پویه ریشی	
۱۶۷	بیمه آهوشی ریشی	
۱۷۹		
۱۸۷		

فهرست

کتاب اول: شاهزاده خانم در قصر مارها	
بخش اول: سودها	۶۶۶
بخش دوم: آنجو	۶۵۶
بخش سوم: سودها	۶۶۶
بخش چهارم: آنجو	۶۶۶
بخش پنجم: سودها	۶۸۶
بخش ششم: آنجو	۶۸۶
بخش هفتم: سودها	۶۶۶
بخش هشتم: آنجو	۶۰۶
بخش نهم: سودها	۶۱۶
بخش دهم: آنجو	۶۶۶
بخش یازدهم: سودها	۶۶۶
بخش دوازدهم: آنجو	۶۶۶
بخش سیزدهم: سودها	۶۶۶
بخش چهاردهم: آنجو	۶۵۶
بخش پانزدهم: سودها	۶۶۶
بخش شانزدهم: آنجو	۶۶۶
بخش هفدهم: سودها	۶۰۶
بخش هجدهم: آنجو	
بخش نوزدهم: سودها	

شاهزاده خانم در قصر مارها

۱۹۹	بخش بیستم: آنجو
۲۰۷	کتاب دوم: ملکه شمشیرها
۲۰۹	بخش اول: سودها
۲۱۳	بخش دوم: آنجو
۲۲۱	بخش سوم: سودها
۲۲۷	بخش چهارم: آنجو
۲۳۵	بخش پنجم: سودها
۲۴۱	بخش ششم: آنجو
۲۵۳	بخش هفتم: سودها
۲۶۱	بخش هشتم: آنجو
۲۶۹	بخش نهم: سودها
۲۸۳	بخش دهم: آنجو
۲۸۹	بخش یازدهم: سودها
۲۹۷	بخش دوازدهم: آنجو
۳۰۷	بخش سیزدهم: سودها
۳۱۷	بخش چهاردهم: آنجو
۳۲۳	بخش پانزدهم: سودها
۳۳۳	بخش شانزدهم: آنجو
۳۳۹	بخش هفدهم: سودها
۳۴۹	بخش هجدهم: آنجو
۳۵۷	بخش نوزدهم: سودها
۳۷۳	بخش بیستم: آنجو
۳۷۹	بخش بیست و یکم: سودها
۴۰۱	بخش بیست و دوم: آنجو



بخش اول: سودها

در داستان‌های قدیمی آمده که در نخستین شب تولد نوزاد، خود بیدها تا پوروش^۱ بر زمین فرود می‌آید تا دربارهٔ تقدیر او تصمیم بگیرد. برای همین است که بچه‌ها را در آب چوبِ صندل شست و شو می‌دهند و در ململِ نرم قرمز - رنگِ شانس - می‌پوشند. برای همین است که شیرینی‌هایی کنار گهواره می‌گذارند؛ سندش^۲ برگ نقره‌ای، پانتوآیس^۳ تیره در شیرۀ طلائی، پرتقالِ جیلیبس^۴ همچون قلبِ آتشی که با انگبین شکر می‌درخشد. اگر کودک خیلی خوش‌شانس باشد، صبحِ فردا همهٔ این خوراکی‌ها ناپدید خواهد شد.

آنجوه^۵ در حالی که آب‌پاشی^۶ به موهایش روغن می‌مالد، با بی‌حوصلگی سر تکان می‌دهد و می‌گوید: «برای اینکه خدمتکاران در طول شب یواشکی می‌آیند و آنها را می‌خورند» دختر عموم - آنجو - اصلاً این طوری است: همیشه در حال طعنه زدن و ریشخند کردن است و حاضر نیست باور کند. اما او هم مثل من، می‌داند که هیچ خدمتکاری در سراسر کلکته جرأت نمی‌کند شیرینی‌هایی را که برای خدایی در نظر گرفته شده، بخورد.

همچنین در داستان‌های قدیمی آمده که دنبال بیدها تا پوروش، شیاطین هم از راه می‌رسند، زیرا این طبیعتِ دنیا است که خیر و شر در هم آمیخته باشد. برای همین است که یک چراغ نفتی را روشن می‌گذارند. و برای همین است که برگ

1- Bidhata Purush

2- Sandesh

3- Pantuas

4- Jilipis

5- Anju

6- Abha Pishi

مقدس تولسی^۱ را برای حفاظت، زیر بالش بچه می‌گذارند. مادرم برایمان گفته که در خانه‌های ثروتمندان - که خودش هم در یکی از آنها بزرگ شده - برهمنی^۲ را استخدام می‌کنند تا همه شب را در راهرو بنشینند و اوراد و ادعیه خوش‌یمن بخوانند.

آنجو می‌گوید: «چه مزخرفاتی، شیاطین اصلاً وجود ندارند.»

من آنقدرها مطمئن نیستم، شاید آنها دندان‌های بزرگ و دراز، چنگال‌های خمیده و خون‌چکان و چشمان سرخ و ورقلمبیده مثل نقاشی‌های کتاب‌های کودکان، نداشته باشند اما احساس می‌کنم که آنها وجود دارند. آیا من نفس آنها را که مثل انگشتان سیاه لژی ستون فقراتم را لمس می‌کرد، حس نکرده‌ام؟ بعداً وقتی تنها شدیم، این را به آنجو می‌گویم.

اما من همیشه در حضور سایرین از او طرفداری می‌کنم و هوایش را دارم. بنابراین، شجاعانه می‌گویم: «درست است، این حرف‌ها فقط مال قصه‌های قدیمی است.»

اوایل غروب است و از روی تراس خانه‌مان که آجرهایش پوشیده از خزه است، خورشید را می‌بینیم که در افق پایین آمده و نیمی از آن، پشت درخت‌های انجیر هندی‌ای پنهان شده که در امتداد دیوارهای حیاط‌مان و در طرفین خیابان طویل داخل حیاط تا دروازه آهنی کلون شده، صف کشیده‌اند. صد سال پیش نیای بزرگمان دستور کاشتن آنها را داد تا زن‌های خانه‌اش را از نگاه بیگانگان محفوظ نگه دارد. آب‌پاشی یک از سه مادرمان، این را برایمان گفته است.

بله، ما سه مادر داریم، شاید برای جبران این واقعیت که پدری نداریم. یکی پیشی، عمه بیوه‌مان است که وقتی در هجده سالگی، شوهرش را از دست داد، باکمال میل به خانه برادرش نقل مکان کرد. یا لباس سفید ساده و بی‌پیرایه و موهای زو به سفیدی به روش سنتی، خیلی کوتاه شده‌اش که وقتی دستم را روی

1- Tulsi

۲- برهمنان، طبقه یا کاست روحانیون در آیین هندو هستند که ممتازترین کاست به شمار می‌روند. نظارت بر مراسم آیینی و خواندن دعاها مخصوص (از کتاب ریگ‌ودا) از وظایف آنان است - مترجم.

آنها می‌کشم نوک‌های زبر و سیخ سیخی‌اش، کف دستم را قلقلک می‌دهد. او کسی است که باید از اینکه ما لباس مناسب برای مدرسه - یعنی روپوش چهار انگشت زیر زانویی که راهب‌ها بر آن اصرار دارند - پوشیده‌ایم، خاطر جمع شود. او قلم‌ها و دوات‌ها و ورق‌های مشق گم‌شده‌مان را به طور معجزه‌آسایی برایمان پیدا می‌کند. او خوراکی‌های مورد علاقه‌مان را برایمان درست می‌کند؛ خوراکی‌هایی از قبیل: لوچی^۱های لوله‌ای سرخ شده؛ کاری^۲ سیب زمینی و گل‌کلم که بدون سس فلفل پخته شده؛ پایش^۳ شیرین و غلیظی که از شیر گاو بودایی^۴ درست شده که صاحبش هر روز صبح، آن را به خانه ما می‌آورد تا زیر نگاه دقیق و سختگیر پیشی، دوشیده شود. او در روزهای تعطیل، گل یاسمن در موهای ما می‌بافد. اما پیشی بیش از همه، منبع اطلاعات ما است؛ همان کسی که داستان‌هایی را برایمان تعریف می‌کند که مادرانمان نمی‌کنند: حکایات پر راز و رمز، شیرین، و ممنوع از گذشته‌مان.

مادر بعدیمان، مادر آنجواست که من گوری‌ما^۵ صدایش می‌زنم. استخوان‌های گونه ظریف و پیشانی باشکوهش، از نسل‌ها نجابت و اصالت حکایت دارد زیرا او از خاندانی است به همان قدمت و احترام خاندان چاترجی‌ها^۶ که با آنها وصلت کرده است. صورت او به معنای سنتی، زیبا نیست - حتی من، با اینکه سن و سالی ندارم، این را می‌دانم. ردپای سختی‌ها و مشقات زندگی به صورت خطوطی دور دهان و روی پیشانی‌اش کشیده شده، زیرا او همان کسی است که در آن روز غرش رعد در هشت سال قبل، هنگامی که خبر مرگ پدران‌مان را دریافت کرد، بار حفاظت و نگهداری از خانواده را به دوش کشید. و اما چشمانش، سیاه است و با ژرفایی بی‌پایان، که مرا به یاد کالودیگی^۷ می‌اندازد - دریاچه عظیمی پشت عمارت ییلاقی‌ای که تا قبل از به دنیا آمدن من و آنجو، متعلق به خانواده‌مان بود. وقتی گوری‌ما با چشمانش به من لبخند می‌زند،

1- Luchis

2- Curry

3- Payesh

4- Budhi - caw

5- Gouri ma

6- Chatterjees

7- Kalodighi